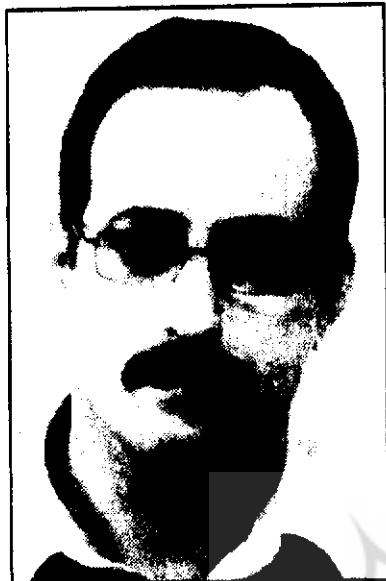


## «زبان‌شناسی همگانی» یا «زبان‌شناسی»؟

گفتگویی با ارسال گلغام

(استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس)



حسین صافی: به عنوان سؤال اول که خیلی هم کلی است لطفاً بفرمایید که زبان‌شناس کیست؟

ارسلام گلغام: اگر بخواهم "زبان‌شناس" را به طور کلی و بدون داشتن گرایش خاصی تعریف کنم، باید بگویم کسی است که به مطالعه علمی زبان علاقه‌مند است و دانش نظری خودش را در حد امکان در خدمت بررسی یک زبان که در درجه اول می‌تواند زبان مادری خودش باشد، به خدمت می‌گیرد و آن زبان را تحلیل می‌کند.

زبان‌شناس چگونه و با چه روشی می‌تواند این کار را بهتر انجام دهد؟ یعنی روشی که زبان‌شناس باید به کار بگیرد تا از نظر شما بتوان او را زبان‌شناس نامید، چیست؟ ببینید، مثلاً کواین، چامسکی را به عنوان زبان‌شناس قبول ندارد. می‌گوید آنچه که چامسکی مطالعه می‌کند نماینده زبان نیست، چون نمی‌توان زبان نهفته در ذهن را مطالعه کرد.

— بله! کسانی مثل کواین، چامسکی، پیازه و... کسانی هستند که دغدغه فلسفه علم دارند و شاید ضرورتی نداشته باشد که درگیر چنین مباحثی بشویم. اینها خیلی راحت یکدیگر را تخطئه می‌کنند. ولی به نظر من چامسکی را باید جدی گرفت، چون زبان‌شناسی در سنت خود بهره زیادی از دیدگاه‌های او برده است. به نظرم می‌آید اگر

کسی - با آن تعریفی که من عرض کردم - قرار باشد زبان‌شناس به حساب آید، باید با متدولوژی پژوهش آشنا باشد؛ باید در درجه اول، موضوع را که زبان است خوب بشناسد. به این منظور باید با نظریه‌های مختلف آشنا باشد و از زوایای مختلف به واقعیت زبان نگاه کند و در برخورد با داده‌های زبانی فرضیه‌هایی را مطرح کند که قابل اثبات یا رد شدن باشند؛ یعنی باید روشمند عمل کند و حتماً باید از تعصب فاصله بگیرد.

داشتن روش علمی در زبان‌شناسی به ما کمک می‌کند که اگر قسمت تاریک یا حرف ناگفته‌ای در مورد زبان و مشخصاً، در باره زبان فارسی باقی مانده، به صورت نظام‌مند بیان کنیم تا اگر لازم شد، دیگران بتوانند آن را رد کنند. از این مسیر اگر حرکت کنیم، فکر می‌کنم که مسئولیت خودمان را در قبال پدیده مورد مطالعه انجام داده‌ایم.

پس طبق آنچه شما گفتید، مطالعه زبان باید مبتنی بر فرضیه باشد. در این صورت، می‌شود نتیجه گرفت که شما شخصاً روش‌شناسی قیاسی را مد نظر دارید، تا آن روشی که مثلاً بلومفیلد اتخاذ می‌کرد. او در روش استقرایی خود هیچ پیش‌فرضی را نمی‌پذیرفت.

- درست است. ببینید در حال حاضر روش‌شناسی و روش تحقیق به طور کلی در سالهای اخیر - مثلاً طی سی سال گذشته - خیلی متفاوت شده با دوره بلومفیلد. الان به اقتضای موضوع، هم از روش قیاسی و هم از روش استقرایی استفاده می‌کنند. ما دیگر مجهز به نظریه‌هایی هستیم که در آن دوره اصلاً وجود نداشت. من هیچ الگوی خاص و از پیش تعیین شده‌ای را تجویز نمی‌کنم. بر اساس نوع موضوع است که روش‌شناسی تعیین می‌شود. گاهی شما می‌خواهید کار میدانی کنید؛ مثلاً به جمع‌آوری گویش پردازید. در این صورت، شیوه جمع‌آوری و ثبت گویش و نوع دسترسی به داده‌ها متفاوت است با هنگامی که شما به عنوان گویشور می‌خواهید داده‌هایی از زبانتان را در چارچوب یک نظریه به بحث بگذارید. زبان‌شناسی آنقدر حوزه‌های متنوعی دارد که حتماً باید شیوه متناسب با موضوع را به کار بگیریم و به روش تحقیق بها بدهیم.

بد نیست به این نکته هم اشاره کنم که یکی از مشکلات علوم اجتماعی و انسانی که زبان‌شناسی را هم مبتلا کرده، این است که ما اصلاً استراتژی تحقیق نداریم. این نکته خیلی مهمی است - بماند که در سطح کلان دانشگاه هم دوباره کاری بسیار است. گرچه تکرارپذیری در علوم محض روش علمی مفیدی است، ولی وقتی شما می‌بینید که چند

نفر در چند شهرستان مختلف موضوعی را بدون ذکر منبع عیناً در پایان‌نامه‌هایشان تکرار می‌کنند، این یعنی فقدان استراتژی. دانشگاه‌های ما اصلاً به صورت ارگانیک با هم ارتباط ندارند تا ببینند الگوی پژوهش در جاهای دیگر چیست. به اقتضای علایق دانشجو، یک موضوعی به گروه پیشنهاد می‌شود و اعضای گروه هم یک نگاهی می‌اندازند و به طور صوری اصلاحاتی را اعمال می‌کنند. بعد دانشجو کارش را شروع می‌کند. بنابراین، من فکر می‌کنم کاری که باید انجام دهیم این است که روش تحقیق را بازنگری اساسی و ساماندهی کنیم. روش تحقیق، درسی است که روی زمین مانده و هر ترم استادی که یک واحد از درسهایش ممکن است کم باشد آن را تدریس می‌کند. ما متخصص این کار را نداریم. شاهدش هم پایان‌نامه‌هاست. شما اگر پایان‌نامه‌ها را مشاهده کنید، استانداردهای ابتدایی روش تحقیق در آنها رعایت نشده است.

در مورد رابطه زبان و تفکر که من فکر می‌کنم محور بیشتر زمینه‌های مورد علاقه شما مثل نظریه‌های زبانی، معناشناسی، زبان‌شناسی شناختی و حتی رده‌شناسی است، توضیح مختصری بفرمایید.

ارتباط زبان و تفکر مشخصاً بیشتر در بحثهای روان‌شناسی زبان و ارتباط روان‌شناسی با بحثهای زبان مطرح می‌شود. من هم به این زمینه‌ها علاقه‌مند هستم ولی گاهی از آنها فاصله می‌گیرم؛ مثل همه آدمها که یک دوره دنبال برخی مباحث می‌روند و دوباره برمی‌گردند. اساساً نمی‌توانم در یک زمینه متوقف بمانم. رابطه زبان و تفکر بحث جذاب و در عین حال بسیار پیچیده‌ای است. کودک وقتی به دنیا می‌آید، ابتدا به کمک زبان، ساختهای فکری خودش را شکل می‌دهد و یا برعکس، به کمک الگوهای شناختی‌اش، به واژگان و ساختهای زبانی شکل می‌دهد. فلاسفه و زبان‌شناسان و روان‌شناسان در این خصوص صحبت‌های مختلفی کرده‌اند. من فکر می‌کنم در زبان‌شناسی هم مثل خیلی از جاهای دیگر، واقعیت مجموعه‌ای از اینهاست. نهایتاً اگر بخواهم آنچه را که از این بحث پیچیده آموخته‌ام برای شما بگویم، این است که باید رابطه‌ای دوسویه میان زبان و تفکر فرض کرد و شاید هیچکدام بر دیگری اولویت نداشته باشند. یعنی یک اتفاق یکباره است. هم تفکر و هم زبان، هنگام تولد در ذهن کودک موج می‌شوند و شروع می‌کنند به زایایی و خلق بخشهای دیگر خودشان. در عین حال، این دو با هم تعامل دارند و با هم رشد می‌کنند. البته تأثیر الگوهای زبانی روی محتوای تفکر، در کتابهای روان‌شناسی زبان اندکی پررنگتر شده است. به طور ساده‌انگارانه گفته می‌شود، وقتی که دو نفر برای هم

استدلال می‌کنند، از راه زبان بر محتوای تفکر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. ولی حقیقت و برداشت شخصی خود من این است که این دو در تعامل با یکدیگر هستند و در واقع، دو روی یک سکه‌اند. این بهترین تعریفی است که می‌توان از مسئله به دست داد.

آیا می‌توانیم فارغ از بحث رابطه زبان و تفکر و اینکه کدامیک از این دو بر دیگری تأثیرگذار است، صرفاً نمود بیرونی زبان را در موقعیت واقعی ارتباط، مطالعه کنیم و خودمان را از چنین مباحث فلسفی دست‌وپاگیری خلاص کنیم؟

– خوب می‌توان این کار را کرد، ولی این فقط یکی از دیدگاه‌های ممکن است. باید اجازه بدهیم کسانی که به بحث زبان علاقه‌مندند، از زوایای مختلف به موضوع نگاه کنند. چیزی که شما می‌فرمایید مسیری است که طی شده. خیلی از ساخت‌گرایان به پیروی از نگرشی تجربه‌گرایانه گفته‌اند فقط باید برونه زبان، یعنی اتفاقی که در بیرون از ذهن می‌افتد در اولویت تحقیق و تحلیل قرار گیرد. ولی واقعیت این است که خیلی‌ها هم دغدغه دیگری دارند. احساس من این است که هر دوی اینها لازم است. نیازی نیست که ما برای اثبات یکی از این دو دیدگاه، منکر دیگری شویم. من کتابی را تحت عنوان زبان و شناخت می‌خواندم. در این کتاب معتبر از ام. آی. تی. در مورد دلالت در زبان صحبت می‌شد. خیلی جالب بود که در مورد شرایط و محدودیتهای نظریه معنایی، دقیقاً به این مسأله اشاره شده بود که آیا باید معنا را باز نمودی و فلسفی و ذهنی دید یا بیرونی و از دید دلالت اطلاعی (informational signification). نتیجه این بحث و پاسخ سؤال شما این است که هر دو نوع دلالت، معتبر و مکمل یکدیگر هستند. من هم احساس می‌کنم که این پاسخ درستی است. هیچ یک از این دو را نمی‌توان فدای دیگری کرد. زبان، واقعیتی ذهنی است، ولی فقط به ذهن محدود نمی‌شود و ما را با دنیای بیرون هم مرتبط می‌کند. بنابراین، دو وجه دارد و هر کدام از ما به عنوان محقق و زبان‌شناس و به اقتضای علایقمان یکی را برای مطالعه برمی‌گزینیم.

چارچوب زبان‌شناسی شناختی به بیان ساده چیست؟

– زبان‌شناسی شناختی در واقع، پاسخی بود به افراطی‌گری در حوزه زبان‌شناسی صورت‌گرا، و بازگشتی بود به نقش‌گرایی. زبان‌شناسی صورت‌گرا بر قواعد و اصول صریح و ریاضی‌گونه زبان بیش از حد تأکید می‌کرد و برداشت خاصی از زبان به عنوان یکی از مؤلفه‌های ذهن داشت. تأکید آن، بر دانش زبانی و ایده‌آل‌سازی داده‌ها بود.

زبان‌شناسی شناختی، این استراتژی‌های کلی زبان‌شناسی صورت‌گرا را تعدیل کرد؛ نمی‌خواهم بگویم ردشان کرد. تأکیدی که در صورت‌گرایی بر صورت زبان، و در نقش‌گرایی بر نقش زبان می‌شود، در رویکرد شناختی دیده نمی‌شود. در این رویکرد، هم از دانش و هم از کاربرد زبان صحبت می‌شود. این رویکرد، به طور کلی عملکرد ذهن را به بحث می‌گذارد و می‌گوید زبان هم پدیدهٔ مجزا و مستقلی نیست، بلکه نمودی از این عملکردهاست و تابع منطق متفاوتی نیست. اگر به آنچه که چامسکی می‌گوید قائل شویم، ذهن یا مغز باید برای عملکردهای شناختی خود هزینهٔ زیادی را بپردازد. ولی اگر عملکردهای ذهن عام باشند، اینطور نخواهد بود. بگذارید مثالی بزنم: مثلاً منطقی که در مجموعه نرم‌افزارهای آفیس می‌بینیم، منطقی یکپارچه و درهم آمیخته (synchronized و integrated) است؛ یعنی آنچه که در Word هست، در Power-point هم به نوعی دیده می‌شود. علت این که سرعت کامپیوتر بالا می‌رود و فضای کمتری اشغال می‌شود، همین است. ذهن ما هم از دید شناختی، فرایندهای منسجم و عملکردهای کلی خودش را دارد. این عملکردها در زبان هم جاری می‌شود و در عین حال، منحصر به زبان نیست. خیلی از صورت‌هایی را که عملاً در زبان تولید نمی‌شوند، می‌توان با قواعد کاملاً صریح مورد نظر چامسکی به طور تصنعی تولید کرد، ولی توجیهی برایشان وجود ندارد. با وجود این، در رویکرد شناختی، غیابشان قابل توجیه است؛ چون در این رویکرد سطوح مختلف زبانی مانند ژرف‌ساخت و روساخت (یا به تعبیر جدیدتر، ژ - ساخت و ر - ساخت) معتبر نیست و تفاوت جملات در ارتباط با فرایندهای اشتقاقی در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه بیشتر با "گزارش صحنه" یا نوع برجسته‌سازی آن موقعیت (profiling) مرتبط می‌شود.

یک ویژگی بارز و جذاب رویکرد شناختی، تأکید بر مفهوم استعاره در معنایی خاص است. می‌گوید ذات زبان به گونه‌ای است که با تعریف مفاهیم انتزاعی در قالب الگوهای ملموس، به ما کمک می‌کند این مفاهیم انتزاعی را درک کنیم. در حقیقت، حوزهٔ انتزاعات از مسیر ریختن آنها در ظرف‌های ملموس به دست می‌آید. این دستاورد بسیار جالبی است. زبان‌شناسان شناختی در حال تحقیق در بارهٔ جهانی بودن استعاره و دیگر فرایندهای شناختی هستند.

من تأکید می‌کنم که رویکرد شناختی در واقع مکملی برای رویکردهای صورت‌گرا و نقش‌گرا است. بخصوص در مورد کار چامسکی، احساسم این است تناقضی با رویکرد شناختی ندارد. یعنی این دو دیدگاه می‌توانند با هم تعامل کنند. مثلاً در مورد حوزه‌ای

بودن ذهن که بسیار مورد تأکید چامسکی و صورت‌گرایان است، خود چامسکی گفته است که میان حوزه‌های مختلف ذهن تعامل وجود دارد. بنابراین، می‌بینیم که دیدگاه شناختی به جای تناقض با دیدگاه چامسکی، در تعامل با آن است. برجسته‌سازی این تعامل، کار زبان‌شناسی شناختی است.

یکی از اصول اساسی زبان‌شناسی شناختی، آمیختگی دانش زبانی با دیگر قوای ذهنی است؛ در حالی که بر اساس دستور زایشی، زبان در حوزه مستقلی از ذهن جا دارد و خود متشکل از حوزه‌های مستقلی است. با وجود این تضاد نظری، آیا می‌خواهید بگویید که هم می‌توان بر اساس دستور زایشی کار کرد و هم در چارچوب زبان‌شناسی شناختی؟

— من فکر می‌کنم اگر کسی این دو را با هم ببیند، به واقعیت زبان نزدیکتر شده است. در رویکرد چامسکی از یک سو شما فقط روی خود زبان متمرکز می‌شوید که خود همین تمرکز بر زبان، راهگشا است. از سوی دیگر، گرچه چامسکی می‌گوید ما حوزه‌های مستقلی در ذهن داریم که یکی از آنها زبان است، ولی اجازه می‌دهد زبان با حوزه‌های دیگر هم در تعامل باشد. این جنبه تعاملی، فضایی را ایجاد می‌کند که ما در آن بتوانیم الگوی شناختی را با روح کار چامسکی کاملاً پیوند دهیم. قضاوت شخصی خود من این است که چامسکی روش‌شناسی بسیار مستحکمی دارد و به همین دلیل، ترس از این ندارد که در پارادایمی که معرفی کرده تغییر و تعدیل ایجاد کند. فکر می‌کنم بعد از برنامه کمینه‌گرا که اوج رویکرد اصول و پارامتری به زبان بوده، اگر چامسکی بخواهد الگوواره جدیدی ارائه کند، قاعدتاً یک مقدار گردش به سمت رویکرد شناختی خواهد داشت.

اگر زبان‌شناس بخواهد زبان را اینقدر وسیع و دامنه‌دار، یعنی در ارتباط با تمام توانایی‌های شناختی ذهن بررسی کند، آیا از نظر روش‌شناسی دچار مشکل نمی‌شود؟ در آن صورت، حیطة وظایف زبان‌شناس نامحدود می‌شود. شما در جلسات دفاع می‌پرسید که مرز موضوعات میان‌رشته‌ای کجاست.

— واقعیت همین است. ولی با ایجاد گرایش به سمت تخصصی کردن گروه‌ها بخشی از این مشکل حل می‌شود. به این صورت که مثلاً اگر قرار باشد کسی در حوزه علوم شناختی متخصص شود، باید با حوزه‌های دیگر ذهن هم آشنا شود، یعنی باید فلسفه



علم را بیشتر بخواند؛ بحثهای روان‌شناسی، حتی ارتباط فیزیولوژی مغز با زبان را بیشتر بداند. وقتی الگویی شکل گرفت، آنگاه دانشجوی دکتری با گرایش زبان‌شناسی شناختی، می‌تواند با کسی که زبان‌شناسی صورت‌گرا را به خوبی می‌داند، همکاری و مناظره کند تا نتایج تازه‌ای حاصل شود. واقعیت این است که موضوع ذهن ذاتاً لغزنده است و دنیای ذهن و زبان وادی غریبی است. هر چه بیشتر می‌خوانیم، بیشتر حیران می‌شویم و سؤالات تازه‌تری مطرح می‌شود. در ابتدای مطالعه زبان که نگاهمان محدود است، فکر می‌کنیم همه چیز را می‌دانیم. دلبسته یک مدل خاص می‌شویم. بعد حرفهای جذاب‌تری از سوی دیگر می‌شنویم. به گمانم سنت زبان‌شناسی در ایران دیگر آنقدر ریشه دوانده که دانشگاهها بایستی به سمت تعریف گرایشها و رشته‌های تخصصی پیش بروند.

این سؤال را پرسیدم، چون گاهی در جلسه‌های دفاع، دانشجو مجبور می‌شود به پرسشهایی جواب بدهد که باید قبلاً در گروههای آموزشی حل شده باشند. جلسه دفاع نباید عرصه جدل بر سر ضرورت انتخاب موضوعی میان رشته‌ای مثل رابطه زبان و قدرت باشد.

– بحث شما برمی‌گردد به همان لزوم تخصص‌گرایی. خیلی وقتها در مورد خیلی از پایان‌نامه‌ها، نوع چینش آدمهایی که باید با دانشجو کار کنند به خاطر اقتضات گروه، تخصصی نیست. چون مثلاً چهار – پنج عضو بیشتر در گروه نیست و ده نفر دانشجوی دکتری گرفته‌ایم. اگر قرار باشد روی دانشگاه‌هایمان اسم دانشگاه بگذاریم، باید خیلی متحول شویم. در هر گروه دست کم باید بیست تا بیست و پنج عضو متخصص در حوزه‌های مختلف داشته باشیم؛ در حالی که الآن در هر دانشگاه یک متخصص آواشناسی داریم و می‌گوییم کافی است. متأسفانه روح حاکم بر رشته ما کل نگر است، یعنی همه، اطلاعاتی در مورد همه چیز دارند. چنین وضعیتی دیگر به کار عصر حاضر نمی‌آید. دانشگاههای ما اگر می‌خواهند همگام با دانشگاههای دنیا باشند، باید متخصص در حوزه‌های مختلف جذب کنند و نیرو بگیرند و متحول شوند. افراد باید به دانشگاههای دیگر اعزام و با رویکردهای تازه آشنا شوند. از این قالب سنتی باید بیرون آمد. آنچه ما الآن داریم انجام می‌دهیم، شصت سال پیش در اروپا پایان یافته.

حتی شصت سال پیش هم در آنجا گروه و حلقه تشکیل می‌دادند و بحثهایشان کانالیزه

بود. با این وصف، شما هم معتقدید که وقتی دانشجوی وارد دوره دکتری می شود، باید گرایش خاصی را که مورد علاقه اش است دنبال کند؛ نه اینکه از هر دری سخنی بشنود و دست آخر همه چیز بداند و چیزی نداند و جلسه دفاعش به عرصه نزاع دیدگاهها تبدیل شود.

— بله. ما نباید کلیشه‌ای برخورد کنیم و مثلاً بگوییم همه رشته‌ها باید لزوماً ۳۲ واحد داشته باشند. دانشگاهها باید بر اساس نوع رشته تصمیم بگیرند. به هر حال مقامات مسئول در دانشگاه و وزارتخانه هستند که تصمیم آخر را می‌گیرند. این بحث دیگری است.

خوشبختانه دانشجویان زبان‌شناسی معمولاً با آگاهی از یک زبان خارجی وارد دوره کارشناسی ارشد می‌شوند. ما باید با بازنگری در واحدهای این دوره، اطلاعات مناسب به آنها بدهیم. باید دانشجویان دوره کارشناسی ارشد را برای دوره دکتری آماده کنیم. اعتقاد من این است که "زبان‌شناسی عمومی و همگانی" در مقطع دکتری بی‌معناست. باید در دوره دکتری عنوان "همگانی" از نام رشته زبان‌شناسی حذف شود. حداقل باید هر دپارتمانی را با یک گرایش خاص بشناسند. الآن وقت آن رسیده که سنت چهل ساله را رها کنیم و دوره‌های دکتری را تخصصی کنیم. چه ضرورتی دارد کسی که می‌خواهد مثلاً در حوزه جامعه‌شناسی زبان کار کند، روی درسهایی مانند نحو یا روان‌شناسی زبان متمرکز شود؟! ما باید الفبای دروس مختلف را در دوره کارشناسی ارشد به او آموزش داده باشیم و در مقطع دکتری یک پژوهشگر به جامعه تحویل دهیم. ولی متأسفانه الآن هدف نهایی، تولید بیشتر و بیشتر دانشجوی است. دغدغه این را ندارند که دانشجوی کجا مشغول به کار خواهد شد. می‌گویند مثل آبی که روان می‌شود، سیستم خود به خود اینها را به سمت گودال هدایت می‌کند، در حالی که با منابع انسانی متخصص نباید چنین کرد. ما باید نیازسنجی کنیم. در زبان‌شناسی هم باید به تعدادی که نیاز داریم، متخصص کارآمد تربیت کنیم. چه ضرورتی دارد که همه دانشگاهها در همه مقاطع، دانشجوی تربیت کنند تا فقط بیلانی از تعداد دانشجویان به آموزش عالی منعکس شود؟

اگر نتوانیم در مورد رشته‌های دیگر به طور عام و به یقین صحبت کنیم، در مورد زبان‌شناسی که می‌دانیم چنین وضعیتی قطعاً صادق است و دانش‌آموختگان زبان‌شناسی به حال خود رها می‌شوند. حالا شاید نشود یک گروه را در همه زمینه‌ها تخصصی کرد، ولی می‌شود دست‌کم گرایشی در یک زمینه ایجاد کرد. این کاری است



که شما در دوره مدیریت خودتان در گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس انجام دادید و الآن به سمت مطالعات شناختی گرایشی پیدا شده است.

— در واقع این گرایش، خود به خود در گروه ما بومی شد. یعنی ما هیچ مصوبه‌ای در این مورد نداشتیم. از آنجا که در کلاسها درباره این گرایش صحبت می‌شد و بحث تازه‌ای هم بود، دانشجویان به تدریج علاقه‌مند شدند و تعداد نسبتاً زیادی پایان‌نامه در این حیطه نوشته شد. من خوشحالم از اینکه دانشجویان علاقه‌مند ما در دوره دکتری این را در ارتباطات خود با جاهای دیگر منعکس می‌کنند و الآن گفته می‌شود که گروه ما متمایل به زبان‌شناسی شناختی است. احساس من این است که گروه‌های دیگر هم باید همین کار را بکنند، یعنی قبل از اینکه بخواهند به موضوعی تخصصی بپردازند، در یک زمینه بخصوص اطلاعاتی را به دانشجویان ارائه دهند و در گام اول، گرایشها تعیین شود.

به نظر شما معناشناسی شناختی بیشتر منطبق با کدامیک از الگوهای مطالعه معنا است؟ واژگانی، منطقی یا کاربردی؟

— در معناشناسی به طور کلی همه اینها هست و مرزی هم بین معناشناسی و کاربردشناسی نمی‌توانیم بکشیم. در معناشناسی شناختی بر کاربرد زبان تأکید می‌شود. بنابراین، بر خلاف بحثهایی مانند ارزش صدق که در معناشناسی صوری و در دانشگاههایی مثل ام. آی. تی. مطرحند و جذابیت خاص خودشان را دارند، در معناشناسی شناختی دانش دایرةالمعارفی و کاربرد اهل زبان اولویت دارد.

چرا زبان‌شناسی در جامعه ما ناشناخته مانده؟ آیا کوتاهی از زبان‌شناسان است؟

— درست است. ببینید! یکی از نتایج تخصصی شدن می‌تواند کاربردی‌تر شدن علوم باشد که حاصل آن ارتباط بیشتر دانشگاه با جامعه است. این ارتباط در زبان‌شناسی از همان ابتدا وجود نداشته. در دپارتمانها به دلیل علائق شخصی استادان، کارهایی صورت گرفته و در حد پایان‌نامه هم باقی مانده است. به نظر من باید از طریق تخصصی شدن و رفتن به سمت حوزه کاربرد، این ارتباط برقرار شود. اگر چنین شود، ویراستار و معلم زبان می‌فهمد که زبان‌شناس چه کمکی می‌تواند به او بکند. دور بودن از حوزه کاربرد باعث شده که زبان‌شناسی را فقط خود زبان‌شناس بفهمد. البته زبان‌شناس تقصیری ندارد. در پس زبان‌شناسی، دنیای پیچیده‌ای نهفته است. یعنی ذات موضوع گسترده و پیچیده است. ما هنوز هم در نظریه‌پردازی و در مورد اینکه اصلاً زبان چیست، با مشکل

مواجهیم. نه! نمی شود گفت که زبان شناس مقصر است. زبان شناس وظیفه خودش را انجام می دهد. کسانی که سیاست گذاری می کنند ارتباط چندانی با گروهها ندارند.

گذشته از این سطوح بالا، آیا فکر نمی کنید که خود ما می توانستیم مثلاً بدون جانبداری از هر نظریه ای، یک دستور زبان جامع برای عموم فراهم کنیم و ته نشین شده تمام این مباحث پیچیده ای را که شما فرمودید جمع کنیم و تحویل جامعه بدهیم، بلکه به درد آنها هم بخورد؟

— ببینید! مشکل اصلی این است که ما چون تخصصی کار نکرده ایم، کار دیگری هم یاد نگرفته ایم. قبول کنید که نگارش انفرادی دستور زبان، کار دشواری است. اینجور کارها باید به صورت تحقیق جمعی انجام شود. کسانی که چنین کارهایی را سفارش می دهند، گاهی در انتخاب افراد مناسب دچار اشتباه می شوند. گاهی به دلایل شخصی یا غرض ورزی های آکادمیک، حتی ممکن است دو همکار حاضر نشوند در یک پروژه با هم کار کنند. علتش این است که متخصص کم داریم. اگر به اندازه کافی متخصص داشتیم، یکی دو نفر هم که شانه خالی می کردند، مشکلی پیش نمی آمد. برای مثال، مگر ما اصلاً متخصص فرهنگ نگاری داریم که فرهنگ لغتی در حد هریتج یا وبستر تدوین کند؟ ما به جای تربیت متخصص کارآمد در حجم قابل قبول، غیرمتخصص در حجم بالا تربیت کرده ایم. جان سخن این است که به کار گروهی در کنار منابع مالی و سازمان دهی نیروها و اراده وزارت علوم نیاز داریم. در وزارت علوم، نیروهای علوم انسانی، دست دوم تلقی می شوند. به جای بستر سازی، از دانشجوی بینوا می پرسیم توان تو چیست.

۱۳۹

اگر این تخصصی شدن محقق نشود چه؟

— در این صورت، حرکت لاک پشتی خواهیم داشت و نمی شود چندان امیدوار بود. باید دروندادی داشته باشیم تا محصولی به دست آید.

امیدواریم که این اتفاق بیفتد. در غیر این صورت، با نیروی فردی...

— ... با نیروی فردی می توانیم امیدوار باشیم که جرقه هایی زده شود. ما استادان خوب زیاد داریم، ولی توانشان در راستای هم قرار نگرفته. هر گروهی کار خودش را می کند. وقتی سیستم از توان استاد استفاده نمی کند، استاد ناچار است آخر هفته را هم تدریس اضافه کند. این، برآیند کار را پایین می آورد. یعنی از آنچه که داریم، استفاده درست

نمی‌کنیم. مثلاً آیا تا به حال سازمانهایی مثل ایران‌شناسی یا فرهنگستان، متخصصان را جمع کرده و طرحهای کلان ملی تعریف کرده‌اند؟ اینها همه نیاز به برنامه‌ریزی دارد.

طرح، تعریف می‌شود ولی اجرا نمی‌شود.

- دانشجوی به جای اینکه سراغ کتاب و منابع بیشتر را بگیرد، دغدغه کار دارد. فقط تدریس را یاد گرفته. حق هم دارد! چون حاصل تولید انبوه است. چون متخصص نیست. تعداد، زیاد است و موقعیت، کم. بعد برای آنکه در رقابت، از دیگران جلو بیفتد، کارهای غیراخلاقی می‌کند.

به نظر شما آیا فارغ‌التحصیل‌های قبلی کارآیی بهتری دارند؟

- من احساسم این است که انتظارات دانشجویان دوره‌های قبلی و حتی شخصیت آنها و تعریفی که از خودشان داشتند، در جایگاه بالاتری بود. کاری که قبلاً دانشجوی دکتری در سیستم آموزشی ما می‌کرد، این نبود که سر کلاس بنشیند و در نهایت، هیچ تفاوتی با دانشجوی لیسانس نداشته باشد؛ دانشجوی دکتری در حقیقت، نوعی استادیار بود. ولی متأسفانه الآن من گاهی احساس می‌کنم که بعضی از دانشجویان دکتری حتی به بلوغ فکری و پختگی و شأن لازم نرسیده‌اند، در حالی که مدرک را گرفته‌اند. دانشجوی هم هیچ تقصیری ندارد. اگر همان نسل‌هایی که من می‌گویم بهتر بوده‌اند، در همین فضای فعلی قرار می‌گرفتند، کاسبکار می‌شدند؛ آنها هم دنبال نمره و شاخصهای پیش‌پاافتاده می‌رفتند.

گذشته از تعداد کم دانشجویان در دوره‌های قبلی، در آن دوره هم مانند الآن زبان‌شناسی عمومی در واحدهای متنوعی تدریس می‌شد.

- خوب، آن دوره را باید طی می‌کردیم آقای صافی. خیلی راحت بگویم: حتی وقتی کسی مغازه باز می‌کند، برای آنکه کسب و کارش در آن محل رونق بگیرد، به مرور زمان جنس بیشتری می‌آورد و اگر لازم شود، مغازه دیگری هم می‌خرد و فضای مغازه‌اش را گسترش می‌دهد. من فکر می‌کنم آموزش زبان‌شناسی عمومی در گذشته لازم بود. چون این علم باید تثبیت می‌شد. ما در ابتدا حتی زبان‌شناس عمومی هم نداشتیم. این شد که یک نسل را در ایران پرورش دادند، ولی نسل بعدی باید به دنبال تخصص می‌رفت. بنابراین نمی‌توانیم به آنها خرده بگیریم. کاری که ما الآن داریم می‌کنیم، دور باطل است.

اتفاقاً من نمی‌خواهم ایرادی به کار آنها وارد کنم. می‌خواهم بگویم نوع آموزش زبان‌شناسی در دوره پیش از انقلاب هم از نظر عمومیت واحدها مثل الآن بود، ولی شاید کیفیت ارائه درسها باعث بالا رفتن بازده زبان‌شناسی شده بود.

— شاید این را بشود با شاخصهایی چون شیوه‌گزینش دانشجو توجیه کرد. ولی در آن دوره هم زبان‌شناسی رشته‌ای لوکس بود، چون تازه متولد شده بود. بازده زبان‌شناسی را در دوره‌ای که گروه زبان‌شناسی هنوز از فرهنگ و زبانهای باستانی در دانشگاه تهران جدا نشده بود<sup>۱</sup>، با چه شاخصی می‌توان سنجید؟

خوب، می‌توان استادان و کارشان را شاخص این دوره در نظر گرفت.

— اما انتظارات دانشجو و نیز شرایط زمانی را نمی‌توان خیلی با یکدیگر مقایسه کرد. اینها با یکدیگر بسیار متفاوت بودند. ما قصد نداریم استادانی را که همه ما شاگردشان بوده‌ایم، ارزیابی کنیم. آنها استادان خوبی بودند، اما تعدادشان محدود بود. کسانی که با آنها کار می‌کردند حقیقتاً برجسته بودند. یک دلیل این بود که نگاه، کمیت‌گرا نبود. یعنی این رویکرد و این نگاه وجود نداشت که به هر تعداد، به هر صورتی، در هر ساختمانی عده‌ای جمع شوند و عنوانی برای درسی انتخاب کنند تا عده‌ای درس بخوانند. به همین دلیل کسانی که زبان‌شناسی می‌خواندند، با انگیزه بودند؛ در انتخاب آنها دقت و وسواس صورت می‌گرفت و به دلیل پذیرش محدود، رقابت هم بسیار سنگین بود. یکی از مشکلاتی که امروزه وجود دارد این است که اکنون شما در کلاس با دانشجویانی مواجه می‌شوید که ترم بعد باید پایان‌نامه بگیرند در حالی که با بسیاری از بدیهیات زبان‌شناسی آشنا نیستند. دانشجوی کارشناسی ارشد که در حال گذراندن مثلاً واحد معناشناسی و دستورگشتاری است، در درس "اصول دستور زبان" مشکل دارد. چرا؟ چون در ورودی باز است. یعنی فیلتر مشخصی برای ورود به این مرحله وجود ندارد. من حتی شنیده‌ام که بعضی دانشگاهها برای اینکه ورودی داشته باشند، کف نمره را پایین می‌آورند. یا گاهی اساساً نمره قبولی ملاک نیست و عده‌ای از شرکت‌کنندگان، در هر صورت قبول می‌شوند. اینها عملاً ویران‌کننده است.

۱. با استناد به مصاحبه دکتر میلانیا (ر.ک. "تاریخچه زبان‌شناسی در ایران"، گفتگوی دکتر بهروز محمودی بختیاری با دکتر هرمز میلانیا، همین شماره)، زبان‌شناسی از ۱۳۴۲ تا چند سال پس از انقلاب، با فرهنگ و زبانهای باستانی در یک گروه قرار داشت.

البته در ارتباط با آزمون ورودی دکتری که حرف و حدیث بسیار است. یکی از شواهدش هم این است که بیشتر دانشجوی برای پذیرفته شدن در دوره دکتری باید شدیداً مطالعه می‌کرد. کسانی بودند که چند سال از زندگی خود را می‌گذاشتند و در مصاحبه رد می‌شدند. البته این نه به دلیل کمبود توانایی علمی آنها، بلکه به علت شدت رقابت بر سر ظرفیتی محدود بود. ولی این مدت زمان به تدریج آب رفته و کوتاه و کوتاه‌تر شده. من کسانی را می‌شناسم که طی یک ماه، با روزی دو ساعت مطالعه تفننی پذیرفته شده‌اند. یعنی آن ترافیک از بین رفته و هرکسی می‌تواند با سرعت وارد این دوره شود.

— همین طور است. به نظر من این مسئله آفتی است و باید راه حلی برای آن یافت. ما مشکلات را می‌بینیم، اما باید به دنبال یافتن راه حلها باشیم.

در مقام سردبیر بخش زبان‌شناسی انتشارات سمت بفرمایید که ملاک‌هایتان برای سفارش منابع به مترجمان و انتخاب تألیفات برای چاپ چیست؟

— همانطور که می‌دانید، وظیفه اصلی سازمان سمت تهیه کتابهای دانشگاهی در حوزه علوم انسانی عمدتاً به صورت تألیف و گاهی هم به صورت ترجمه است. وقتی که من وارد آنجا شدم زبان‌شناسی بخشی از مجموعه کلی زبانهای خارجی (زبان‌شناسی، زبان فرانسه، زبان انگلیسی، ادبیات و... همه اینها با هم) بود. اولین تصمیمی که گرفتیم این بود که تألیفاتی را چاپ کنیم که مشخصاً در راستای سرفصلهای دانشگاهی باشد. بر اساس اولویتهایی که تعریف کردیم، هم ما به استادها سفارش می‌دهیم و هم خودشان داوطلبانه کتابهایی را می‌آورند. اگر همانطور که گفتم، این کتابها مورد نیاز دانشگاه باشند و در اولویت گروه جا داشته باشند، می‌پذیریم و گاهی هم ممکن است طرحی مورد موافقت نباشد. در این صورت، از ایشان خواهش می‌کنیم در زمینه تخصصشان برایمان مطلب بیاورند. بر همین اساس در آنجا از پنج سال گذشته، یعنی از سال ۱۳۸۰ به بعد، کتابهای نسبتاً موفقی از استاد‌های شناخته شده یا استاد‌هایی که خیلی هم مشهور نبوده‌اند ولی نوع کارشان طبق ارزیابی‌های ابتدایی، مطلوب بوده و با سرفصلها هماهنگ بوده و بیان خوبی داشته، چاپ شده است. البته یکی از سیاستهای سمت که به من هم در ابتدای ورودم ابلاغ شد این بود که نباید خودمان را به استادانی محدود کنیم که مثلاً در رشته خودمان، زبان‌شناسی، بسیار نامدار هستند. احساسم این است که کارهایی که در آنجا از سال ۱۳۸۰ به بعد در زبان‌شناسی شکل گرفته، نسبتاً خوب بوده است. کیفیت

در آنجا برای مان خیلی مهم است. خیالم راحت است که کارها را برای داوری در اختیار استادان صاحب نظر در زمینه‌ای خاص که منصف هستند و هیچ غرض ورزی خاصی ندارند، قرار می‌دهیم و نظرشان را لحاظ می‌کنیم. الآن با توجه به تشکیل یک مرکز پژوهشی به نام طرح و توسعه، سمت علاقه‌مند شده که در شاخه‌های میان‌رشته‌ای هم فعالیت کند و کتابهایی را منتشر کند که به کار بیش از یک رشته بیاید.

در کدام درسهای زبان‌شناسی هنوز خلأ وجود دارد؟

— مثلاً هنوز ما برای درس "دستورگشتاری" در مقطع کارشناسی ارشد کتابی نداریم. البته منبع هست: آقای دکتر میرعمادی زحمت کشیده‌اند و کتابی با عنوان نحو زبان فارسی و انگلیسی بر پایه کینگی نوشته‌اند؛ آقای دکتر درزی زحمت کشیده‌اند و کتاب شیوه استدلال نحوی را نوشته‌اند؛ قسمتهایی از کتاب زبان‌شناسی نظری آقای دکتر دبیرمقدم برای تدریس این درس هم در مقطع کارشناسی ارشد و هم در مقطع دکتری بسیار ارزشمند است. ولی کتابی مخصوص این درس با این عنوان خاص و با رعایت سرفصلها نوشته نشده است. برای "روش تحقیق در زبان‌شناسی" کتاب خاصی نداریم و اگر از استادان کسی داوطلب باشد، استقبال خواهیم کرد. در زمینه واج‌شناسی هنوز کتابی نداریم. خوشبختانه سال گذشته خانم دکتر کامبوزیا، آقای دکتر اسلامی و آقای دکتر بیجن‌خان، هر یک کتابی در زمینه واج‌شناسی نوشتند، ولی باز هیچکدام از اینها چندان منطبق با نیاز آموزشی نیستند. در زمینه "ساختوازه" هم خیلی کمبود داشتیم که خانم دکتر شقاقی دو کتاب را کامل کرده‌اند. به زودی منتشر خواهد شد. یکی از آنها برای دوره لیسانس نوشته شده (چون قرار بود که دوره لیسانس زبان‌شناسی تأسیس شود، ما هم برای آن برنامه‌ریزی کرده بودیم. الآن دیگر سرنوشت این دوره مبهم است). کتاب دیگر خانم دکتر برای مقطع کارشناسی ارشد تهیه شده و حالا در دست چاپ است. از چاپ چند عنوان هم به دلیل پرهیز از موازی‌کاری، صرف نظر کردیم. همچنین قرار است از تعدادی طرح پژوهشی کارآمد هم استفاده کنیم.

کنجکاویم بدانیم که مطالعه آزاد شما در چه زمینه‌هایی می‌تواند باشد؟

— رشته تحصیلی من در دوره کارشناسی، ادبیات انگلیسی بوده. من هنوز هم گاهی رمان یا داستان کوتاه انگلیسی یا ادبیات کلاسیک خودمان را می‌خوانم. به درامهای ژانر تراژیک هم علاقه‌مندم و بیشتر آثار شکسپیر را دوست دارم. گاهی کاری را که چند سال



پیش خوانده‌ام، دوباره می‌خوانم. کتابهای نقد ادبی در مورد ساختار داستان را که از همان دوره لیسانس در دسترسم بوده، مطالعه می‌کنم. ولی اصلاً روزنامه نمی‌خوانم.

پنج سال پیش مشاور پایان‌نامه‌ای بودید با عنوان "ویژگی‌های متنی شعرهای شاملو". به همین خاطر تصور کردم که به اینجور موضوعات علاقه دارید.

من صادقانه می‌گویم، با وجود علاقه‌ام به ادبیات کلاسیک، از شعرهای نو و سپید هم لذت می‌برم. شعرهای اخوان را بیشتر از دیگران دوست دارم، چون پیامی که می‌دهد با روح احساسی من خیلی سازگار است. اشعار شاملو را چندان دنبال نکرده‌ام. فقط چون دانشجویی که آن پایان‌نامه را نوشت، خیلی تیزهوش و علاقه‌مند بود و راهنمایی آن را هم دکتر حق‌شناس به عهده داشت، من مشاوره آن را پذیرفتم.

آیا خاطرتان هست که شعر شاملو چه ویژگی‌های متنی‌ای داشت و چه نتیجه‌ای از پایان‌نامه حاصل شد؟

بیشتر از دید هلیدی، ویژگی‌های متن و عناصر انسجامی در آن را به بحث گذاشته بود. یادم هست که کار زیبا و با ارزشی بود. کاری که از دکتر حق‌شناس اجازه دفاع می‌گیرد، حتماً کار ارزشمندی است.

لطفاً اگر صحبت دیگری باقی است، بفرمایید.

– شما پرسیدید و من هم هر چه گفتم به دلیل علاقه‌ام به زبان‌شناسی بود. من و شما به این رشته علاقه داریم و دوست داریم برای آن کاری بکنیم. ای کاش روزی علاوه بر دانشگاهها، در سطح وزارتخانه هم برای تعیین استراتژی رشته‌های مختلف، با متخصصین این رشته‌ها صحبت کنند. همه ما آرزو داریم که مملکت ما هم در رشته‌های مختلف، از جمله زبان‌شناسی تولید علم داشته باشد.